



فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی

سال سوم • شماره ششم • بهار ۱۳۹۹

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 3, No. 6, Spring 2020

تحلیل و نقد استدلال بر اساس جهت مطابقت

به سود نظریه هیومی انگیزش

محمد حیدرپور* | محسن جوادی** | زهرا خزاعی***

چکیده

«نظریه هیومی انگیزش»، به سبب قوت آن در تبیین اعمال قصدی، جذابیتی قابل توجه دارد. این نظریه، اعمال قصدی فاعل را بر اساس یک میل سابق او و یک باور درباره چگونگی برآورده کردن آن میل تبیین می‌کند و می‌توان محتوای آن را در قالب این جمله بیان کرد: «فاعل A برانگیخته می‌شود که عمل Φ را انجام دهد، تنها اگر و تنها چون، A یک میل پیشین به Ψ و یک باور داشته باشد (دارد) که با انجام Φ میل پیشین او به Ψ برآورده می‌شود». این جمله بیان می‌کند که نه تنها شرط ضروری برانگیخته شدن، بلکه همچنین منشأ ایجاد انگیزش، داشتن یک جفت میل و باور با اوصاف پیش گفته است. «استدلال بر اساس جهت مطابقت» از مهم‌ترین استدلال‌هایی است که به سود «نظریه هیومی انگیزش» ارائه شده و بر پایه آن، ویژگی بنیادین متمایز کننده باور و میل جهت مطابقت آنها با جهان است؛ اگر عدم تطابقی میان جهان و باور واقع شد، باور است که باید تغییر کند و مطابق جهان شود و اگر عدم تطابقی میان جهان و میل واقع شد، جهان است که باید مطابق میل تغییر کند. در این مقاله، در صدد بوده‌ایم تا ضمن طرح و تبیین تقریر مایکل اسمیت از استدلال بر اساس جهت مطابقت به سود «نظریه هیومی انگیزش»، نگرانی‌ها و انتقادات ناظر به آن را - به شیوه تحلیلی - تبیین کنیم.

کلیدواژه‌ها

جهت مطابقت، نظریه هیومی انگیزش، دلیل انگیزاننده، باورهای ارزش‌گزارانه، حساسیت به صدق.

* دانشجوی دوره دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول) | mohammad.heidarpoor@gmail.com

** استاد دانشگاه قم، قم، ایران. | moh_javadi@yahoo.com

*** استاد دانشگاه قم، قم، ایران. | z.khazaei@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۳۰ □ تاریخ تولید: ۱۳۹۹/۰۴/۱۱

۱. مقدمه

این شعار معروف هیوم بارها تکرار شده است که «عقل به‌تنهایی هرگز نمی‌تواند انگیزه‌ای برای عمل ارادی باشد» و «عقل تنها بردهٔ عواطف است و باید باشد و هرگز نمی‌تواند مدعی منصبی جز خدمت کردن به عواطف و اطاعت از آنها باشد» (Hume, 1978, pp. 413-415). در فلسفهٔ اخلاق معاصر، دیدگاه هیوم دربارهٔ انگیزش^۱ چنان تأثیرگذار بوده است که نظریه‌های ناظر به انگیزش را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) نظریهٔ هیومی؛ (۲) نظریهٔ ضد هیومی. از هر کدام از این نظریه‌ها، تقریرهای متنوعی ارائه شده است. بر پایهٔ «نظریهٔ هیومی انگیزش»، باورها به خودی خود نمی‌توانند انگیزه‌ای برای عمل فراهم کنند و برای تبیین عملِ قصدی لازم است که به امیال یا دیگر حالات کنش‌انگیز^۲ فاعل تمسک کنیم. در این نظریه - به واقع - آنچه سبب ایجاد انگیزش می‌شود، میل یا حالت کنش‌انگیز دیگری است و باورها یا حالات شناختی^۳ به لحاظ انگیزشی - کاملاً بی‌قوت و خنثی هستند.^۴ صرف باور به چیزی ناکافی است که فاعل را به سمت عمل سوق دهد. برای مثال، اگر شخصاً تنها باور داشته باشد که پنجرهٔ اتاق باز است، این باور کافی نیست که او برانگیخته شود که برای بستن آن به سمت اتاق برود، اما اگر ما میل به بسته بودن پنجرهٔ اتاق را اضافه کنیم، آن‌گاه این میل در کنار باوری دربارهٔ چگونگی برآورده کردن آن می‌تواند فاعل را برانگیزاند که برای بستن پنجره به سمت اتاق برود.

با توجه به تلقی‌های متفاوت از حکم اخلاقی، نظریهٔ هیومی انگیزش در اخلاق، مورد توجه خاص قرار گرفته است. اگر صادق باشد که احکام اخلاقی فی‌نفسه قابلیت برانگیختن فاعل‌ها را دارند، می‌توان به دو شیوه دربارهٔ احکام اخلاقی اندیشید. شیوهٔ نخست آن است که احکام اخلاقی را «بازنمایانه» ندانیم؛ احکام اخلاقی، باورها را ابراز نکنند و ویژگی‌های عینی را اسناد ندهند. در عوض، احکام اخلاقی، همان‌گونه که ناشناخت‌گرایان اخلاقی معتقد بودند، امیال یا حالات کنش‌انگیز یا نگرش‌های موافق را ابراز کنند. در این صورت، روشن است که چگونه

1. motivation

2. conative states

3. cognitive states

۴. طبق تقریر کارکردی از حالات ذهنی، سه نوع حالت ذهنی به‌طور تقریبی از هم قابل تمایز هستند: حالات ذهنی شناختی، حالات ذهنی عاطفی، و حالات ذهنی کنش‌انگیز. این تقسیم‌بندی ناظر به نقشی است که هر نوع حالت ذهنی ایفا می‌کند. حالات ذهنی شناختی، افکار هستند که شامل باورها، فهم، و استدلال‌وری می‌شوند. حالات ذهنی عاطفی شامل احساسات، عواطف، و احوال آدمی می‌شوند. حالات ذهنی کنش‌انگیز نیز حالاتی نظیر اهداف و امیال هستند که ما را به سمت عمل سوق می‌دهند (Tiberius, 2015, pp. 8-10).

احکام اخلاقی به انگیزش پیوند می‌خورند؛ چون صدور حکم اخلاقی، عبارت است از ابراز حالت انگیزشی‌ای که فاعل از قبل واجد آن است. شیوه دوم آن است که احکام اخلاقی را بازنمایانه، ابرازگر باورها، یا اسناد دهنده ویژگی‌ها قلمداد کنیم. در این صورت، روشن نیست که چگونه احکام اخلاقی که حالات شناختی را ابراز می‌کنند، با انگیزش مرتبط می‌شود.

بنا بر نظریه ضد هیومی انگیزش، باورها می‌توانند انگیزش ایجاد کنند. نظریه ضد هیومی انگیزش نیز انواع گوناگونی دارد. برخی باور دارند که باورهای اخلاقی این قابلیت را دارند که مستقیماً و بدون کمک میل یا حالت کنش انگیز دیگر، فاعل را برانگیزانند. برای مثال، اگر فاعل باور آورد که کمک کردن به خیریه اخلاقاً درست است، آن‌گاه دست‌کم تا حدی برانگیخته می‌شود که این کار را انجام دهد. برخی دیگر باور دارند که باورهای اخلاقی امیال را ایجاد می‌کنند و امیال به همراه باورهای اخلاقی سبب انگیزش فاعل می‌شوند. برای مثال، اگر فاعل باور آورد که کمک کردن به خیریه اخلاقاً درست است، آن‌گاه این باور در او میل کمک کردن به خیریه را ایجاد می‌کند و این باور (حالت شناختی) و میل (حالت کنش انگیز) مشترکاً فاعل را برمی‌انگیزانند که به خیریه کمک کند. تفاوت دیدگاه اخیر ضد هیومی که باورها به همراه میل سبب انگیزش می‌شوند با دیدگاه هیومی، در آن است که بر اساس دیدگاه ضد هیومی، «باور» موجب پیدایش «میل» می‌شود، اما بر پایه دیدگاه هیومی، «میل» از پیش - پیش از باور آوردن فاعل - موجود بوده است.

برای فهم بهتر اهمیت این گفتمان می‌توان به استدلال زیر توجه کرد:

۱. الزامات اخلاقی، نامشروط / مطلق^۲ هستند.
۲. اگر الزامات اخلاقی نامشروط باشند، آن‌گاه وابسته به امیال از پیش موجود فاعل A نیستند.
۳. فاعل A می‌تواند عمل Φ را انجام دهد، تنها اگر برانگیخته شود که Φ را انجام دهد.
۴. فاعل A برانگیخته می‌شود که Φ را انجام دهد تنها اگر یک میل پیشین به Ψ داشته باشد؛ به نحوی که انجام Φ ، میل پیشین به Ψ را برآورده کند (میل پیشین در شماری از تقریرهای هیومی، افزون بر این که شرط ضروری انگیزش است، منشأ انگیزش هم هست).
۵. فرض کنیم عمل Φ مطابق یک الزام اخلاقی باشد.

1. believe
2. categorical

۶. اگر فاعل A برانگیخته شود و طبق الزام اخلاقی (انجام عمل Φ) عمل کند، آنگاه او لزوماً به موجب الزام وابسته به امیال از پیش موجود خود، عمل نکرده است (۱، ۲، ۳، ۵).
۷. اگر فاعل A برانگیخته شود و طبق الزام اخلاقی (انجام عمل Φ) عمل کند، آنگاه او لزوماً به موجب الزام وابسته به امیال از پیش موجود خود، عمل کرده است (۳، ۴، ۵).

مقدمه (۱) یک مدعای اخلاقی است که شمار زیادی از فلاسفه - به ویژه کسانی که تحت تأثیر مکتب اخلاقی کانت قرار دارند - آن را قبول دارند. مقدمه (۲) بیانگر معنای ضمنی در مقدمه (۱) است. مقدمه (۳) به نظر صادق می‌رسد؛ چون برای انجام هر عمل قصدی، انگیزش فاعل جهت انجام آن ضروری است. مقدمه (۴) رابطه ضروری میان داشتن انگیزش و داشتن میل پیشین برقرار می‌کند؛ بدین دلیل که به نظر درست می‌رسد که اگر کسی میل به انجام کاری داشته باشد، فاصله زیادی تا رسیدن به انگیزش جهت انجام آن ندارد و از سوی دیگر، چه بسا بتوان پیشنهاد کرد که اگر کسی انگیزش انجام کاری را دارا باشد یا کاری را انجام داده باشد، می‌توان میل به انجام آن را به او اسناد داد. مقدمه (۵) یک مصداق از الزام اخلاقی را فرض می‌گیرد. مدعای (۶) از مقدمات (۱)، (۲)، (۳) و (۵) قابل استنتاج است و مدعای (۷) از مقدمات (۳)، (۴) و (۵). در نهایت، مشاهده می‌کنیم که مدعای (۶) و مدعای (۷) نقیض هم هستند. بنابراین، میان مقدمات این استدلال ناسازگاری وجود دارد. کسی نمی‌تواند تمام این مقدمات را به همین شکل - به نحو معقولی - بپذیرد. اگر چنین باشد، باید یکی از این مقدمات را رد کرد یا تقریرهایی از آنها به دست داد که با هم سازگار باشند.

بسیاری از مدافعان نظریه هیومی در انگیزش، چون مدعاهای (۳) و (۴) را می‌پذیرند، با فرض گرفتن (۵) مدعای (۱) و معنای ضمنی آن، یعنی مدعای (۲) را رد می‌کنند (see Foot, 1972; Brink, 1992). از آنجا که مدافعان نظریه ضد هیومی در انگیزش، (۱)، (۲) و (۳) را می‌پذیرند، با فرض گرفتن (۵) مدعای (۴) را رد می‌کنند. اگر معنای مدعای (۷) را چنین تلقی کنیم که هنجار مندی و از جمله هنجار مندی الزامات اخلاقی وابسته به امیال از پیش موجود فاعل است، آنگاه اگر فاعل اخلاقی فاقد میل به انجام کاری باشد که اخلاقاً یک امر الزامی تلقی می‌شود، او اخلاقاً الزامی در این خصوص نخواهد داشت. برای مثال، اگر هیتلر میل نداشته باشد که مانع قتل عام انسان‌های بی‌گناه شود، آنگاه او اخلاقاً ملزم نیست که عملی در این خصوص انجام دهد. هدف این مقاله آن است که نشان دهد «استدلال بر اساس جهت مطابقت» به سود مدعای (۴) با اشکالاتی روبه‌روست که سبب می‌شود تا پذیرش آن دشوار باشد و از آنجا که مدعای (۷) از مدعای

(۴) نتیجه شده است، این استدلال نمی‌تواند نویسندگان را مجاب کند که مدعای (۷) را بپذیرند. در سنت فلسفه اخلاق معاصر برای دفاع از مدعای (۴)، یعنی نظریه هیومی در انگیزش، استدلال‌هایی از قبیل «استدلال بر اساس باورهای یکسان»^۱ (Shafer-Landau, 2003, p. 129)، «استدلال بر اساس درونی‌گرایی در دلایل»^۲ (Williams, 1979) و «استدلال بر اساس جهت مطابقت»^۳ (Smith, 1994, pp. 113-115) ارائه شده است. برای دفاع از نظریه ضد هیومی در انگیزش نیز استدلال‌هایی اقامه شده است؛ نظیر «استدلال بر اساس امیال انگیخته»^۴ (Nagel, 1970, pp. 3-)، «استدلال بر اساس تلقی شخص با فضیلت از نحوه زندگی و شرایط پیرامونی»^۵ (McDowell, 32)، «استدلال بر اساس مشابهت میان دلایل برای باور و دلایل برای عمل»^۶ (1978; 1979; 1981)، «استدلال بر اساس شناخت‌گرایی» (Scanlon, 1998, pp. 33-34; Korsgaard, 1986; Nagel, 1970, pp. 30-31) و «استدلال شناخت‌گرایی محض»^۷ (Dancy, 2000, pp. 77-97).

در ادامه و در بخش دوم، «استدلال بر اساس جهت مطابقت» به سود نظریه هیومی در انگیزش، طرح و تبیین می‌شود. در بخش سوم نیز پنج انتقاد علیه این استدلال تشریح می‌شود و در نهایت، در بخش چهارم و پایانی - به اختصار - ماحصل دیدگاه نویسندگان درباره این استدلال و نظریه هیومی ارائه می‌شود.

۲. استدلال بر اساس جهت مطابقت

طبق این استدلال، «باور» و «میل» تفاوت‌های بنیادی با هم دارند. این تفاوت بنیادی عبارت است از جهت مطابقت میان حالات ذهنی باور و میل از یک‌سو و جهان از سوی دیگر. حالات ذهنی نظیر باور، به دلیل این تفاوت بنیادی در جهت مطابقت، نمی‌توانند مستلزم حالاتی ذهنی نظیر «میل» باشند. هدف باور آن است که با جهان مطابقت پیدا کند؛ در حالی که هدف میل آن است که جهان را مطابق با خودش کند. لازم است باور به نوعی نسبت به شواهد مرتبط با صدق و کذب

1. identical beliefs
2. internalism about reasons
3. direction of fit
4. motivated desires
5. the virtues person's conception of how to live and of his surrounding circumstances
6. similarity between reasons for belief and reasons for action
7. pure cognitivism



محتوای گزاره‌ای خود واکنش نشان بدهد و حسّاس باشد؛ از این رو، فکت‌های معارض با محتوای باور فکت‌هایی علیه باور به حساب می‌آیند، ولی لازم نیست که میل نسبت به فکت‌ها حسّاس باشد و فکت‌های معارض با محتوای گزاره‌ای آن علیه آن میل محسوب شوند. به همین جهت، اگر فکت‌های جهان در زمانی طولانی با میلی مخالف باشند، آن میل می‌تواند همچنان باقی بماند. «میل» در صدد است که جهان را چنان کند که مطابق با خودش شود؛ در حالی که «باور» در صدد است که مطابق با جهان باشد. اگر باور و میل جهت مطابقت متعارضی داشته باشند، آن‌گاه هیومی‌ها می‌توانند استدلال کنند که برخی از تقریرهای ضد هیومی ناسازگاراند؛ چون این تقریرها مستلزم آن هستند که حالت ذهنی باور باید در آن واحد هم بازنمایانه باشد و جهت مطابقت با جهان را داشته باشد و هم انگیزشی باشد و جهت مطابقت کردن جهان با خود را داشته باشد (Rosati, 2016).

الیزابت انسکم^۱ (۲۰۰۱-۱۹۱۹)، «تفاوت در جهت مطابقت» را با مثالی توضیح می‌دهد. فرض کنیم که شخصی یک فهرست خرید کالا دارد و یک کارآگاه هم او را دنبال می‌کند که اقلامی که او خریده است را یادداشت کند. ممکن است میان دو فهرست خریدار و کارآگاه و اقلام خریداری شده اختلاف باشد. اگر اقلام خریداری شده با فهرست خریدار مطابقت نداشته باشد، خریدار اشتباه کرده است و فهرست مشکلی ندارد، اما اگر فهرست کارآگاه با آنچه خریدار واقعاً خریده کرده است مطابقت نداشته باشد، اشتباه در فهرست و گزارش رخ داده است. فهرست خریدار در این مثال، نمایانگر چیزهایی است که او میل دارد خریداری کند و فهرست کارآگاه، نمایانگر چیزهایی است که باور دارد خریدار واقعاً آن‌ها را خریده است. فرض آن است که خریدار باید جهان را مطابق با فهرست خود کند و کارآگاه باید فهرست خود را مطابق با جهان، یعنی آنچه واقعاً خریداری شده است، کند (Anscombe, 1957, p. 56).

مایکل اسمیت^۲ (۱۹۵۴-...) به تبع مارک پلتس (۱۹۴۷-...)،^۳ بر این باور است که تعبیر «جهت مطابقت»، یک تعبیر استعاری است؛^۴ اما اسمیت یک تلقی استعدادی^۱ از میل ارائه

1. G. Elizabeth Margaret Anscombe
2. Michael Smith
3. Mark de Bretton Platts

۴. مارک پلتس، پس از نقل قولی از انسکم، بیان می‌کند که هدف باورِ صادق است؛ در حالی که هدفِ میلِ محقق کردن است. باورهای صادق با جهان مطابقت هستند، کذبِ نقصی در باور محسوب می‌شود و باورهای کاذب باید تغییر کنند تا با جهان مطابقت شوند. تحققِ امیال، مطابق شدن جهان با امیال است، محقق نشدن محتوای یک میل در جهان نقصی در میل محسوب نمی‌شود، و دلیلی برای کنار گذاشتن آن نیست، بلکه جهان باید تغییر کند تا با میل مطابقت یابد. در نظر پلتس، تعبیر «جهت مطابقت» استعاری است؛ چون تعبیری تصویرپردازانه است؛ و همچنین تمام

می‌کند که می‌تواند محتوای این تعبیر استعاری را با تعبیری غیر استعاری توضیح دهد. تلقی استعدادی از میل در نظر اسمیت این است که اگر کسی میل داشت که عمل Φ را انجام دهد، او مجموعه‌ای معینی از استعدادها را دارد؛ نظیر این که او مستعد است که Ψ را در شرایط C انجام دهد، او مستعد است که X را در شرایط C^* انجام دهد و به همین شکل، جایی که برای برقرار بودن شرایط C و C^* ، شخص باید از جمله امیال معین دیگر و همچنین باورهای وسیله - هدف دیگری دربارهٔ انجام Φ از طریق انجام Ψ ، انجام Φ از طریق انجام X و نظایر آن داشته باشد. این تلقی استعدادی از میل با تفسیر سنتی از میل متفاوت است (بر پایه تفسیر سنتی، امیال به نحو یکنواخت «محسوس»^۲ هستند، دارای «نمود ذهنی»^۳ پدیداری هستند و می‌توان بدون خطا آن‌ها را با «درون‌نگری»^۴ درک کرد) (see Shafer-Landau, 2003, p. 137).

با در نظر داشتن این تلقی استعدادی از «میل»، می‌توان تفاوت باور و میل را بر حسب «جهت مطابقت» توضیح داد. تفاوت میل و باور تفاوتی است مربوط به نقش‌های کارکردی آن‌ها. به طور تقریبی، می‌توان گفت که تفاوت در «جهت مطابقت» عبارت است از ابتدای خلاف واقع^۵ باور به p و میل به p بر ادراکی با این محتوا که p بر ادراکی با این محتوا که p با این معناست که اگر شخصی به p باور داشت اما ادراکی حاصل کند که محتوای آن p باشد، آن‌گاه باور او به p گرایش به از بین رفتن پیدا می‌کند در صورتی که میل او به p گرایش به باقی ماندن دارد و شخصی که در آن حالت است، را مستعد می‌کند تا p را ایجاد کند. از این رو، اگر ما باور و میلی را به شخصی اسناد دهیم، این اسناد مستلزم آن است که انواع متفاوتی از شرطی‌های خلاف واقع دربارهٔ آن شخص صادق باشد^۶ (Smith, 1994, pp. 113-115).

→ امیال، چون دربردارندهٔ عناصری از باور هستند، جهت مطابقت محض از نوع دوم (جهان به ذهن) ندارند، اما به هر تقدیر، این تمایز می‌تواند برای برخی از اهداف کافی باشد (Platts, 1979, pp. 256-257).

1. dispositional
2. felt
3. phenomenological presentation
4. introspection
5. counterfactual

۶. این یک تقریر توصیفی از جهت مطابقت است که ویژگی نگرش‌های باور و میل را ارائه می‌کند. تبایم، بر پایه تقریری هنجاری از جهت مطابقت بیان می‌کند که الزام عقلانی در پژوهش نظری و عملی متفاوت است. در پژوهش نظری، هدف صدق است؛ در حالی که در پژوهش عملی، هدف خیر است (Tenenbaum, 2006). هامبرستون، تقریر هنجاری دیگری بر حسب «الزام مفهومی» را پیشنهاد می‌کند. او معتقد است که یک نگرش جهت مطابقت ذهن به جهان دارد، تنها اگر شخص این قصد زمینه‌ای را داشته باشد که آن نگرش را داشته باشد؛ در صورتی که جهان به

←



اسمیت - با توجه به دیدگاه دیویدسون - یک تقریر از نظریه هیومی انگیزش در قالب دلیل انگیزشی ذیل فرمول‌بندی کرده است:

دلیل R در زمان t دلیل انگیزشی فاعل A را جهت انجام Φ تقویم می‌کند، اگر و تنها اگر Ψ ای وجود داشته باشد، به گونه‌ای که R در t مشتمل باشد بر یک میل به نحو مناسب مرتبط با A به انجام Ψ و یک باور که اگر او Φ را انجام دهد، Ψ را انجام داده است.

اسمیت - برای اثبات این مدعا - استدلالی را بدین شکل صورت‌بندی کرده است:

(الف) داشتن دلیل انگیزشی در میان دیگر امور، داشتن یک هدف است.

(ب) داشتن یک هدف، همان بودن در حالتی است که جهان باید با آن مطابقت داشته باشد.

(ج) بودن در حالتی که جهان باید با آن مطابقت داشته باشد، میل داشتن است.

(د) بنابراین، داشتن دلیل انگیزشی در میان دیگر امور، همان میل داشتن است.^۱

می‌توان یک به یک مقدمات این استدلال را بررسی کرد. با فرض این که تبیین‌های ناظر به دلیل تبیین‌های غایت‌شناختی هستند،^۲ مقدمه (الف) شبیه یک حقیقت مفهومی به نظر می‌رسد؛ چون فهم چستی دلیل انگیزشی تا حدی با اندیشیدن به داشتن نوعی هدف حاصل می‌شود. مقدمه (ب) نیز درست به نظر می‌رسد؛ چون آگاه شدن از این فکت که جهان مطابق محتوای هدف شخص نیست، برای رها کردن آن هدف کافی نیست، بلکه کافی است که جهان را تغییر دهد. مقدمه (ج) نسبت به دو مقدمه اول، می‌تواند در معرض اعتراضاتی قرار بگیرد.

چه بسا کسی اعتراض کند که بودن در حالتی که جهان باید با آن مطابقت داشته باشد، افزون بر «میل» می‌تواند شامل حالات ذهنی دیگری از قبیل امید، آرزو، قصد و نظایر آن هم بشود و بنا به فرض، این حالات امیال نیستند. در این صورت، می‌توان گفت که چنین حالتی نیز

→ شکل خاصی باشد و یک نگرش جهت مطابقت جهان به ذهن را دارد، اگر شخص این قصد زمینه‌ای را داشته باشد که آن نگرش باید ارضاء شود (Humberstone, 1992). برای دفاع از دیدگاه «کارکردگرایی هنجاری» درباره تمایز میان باور و میل، نک: Zangwill, 1998.

۱. این استدلال می‌تواند تنها علیه دیدگاه ضد هیومی که باور ارزش‌گذارانه را مستقیماً برانگیزاننده می‌دانست، موثر واقع شود؛ اما به نظر می‌رسد که علیه دیدگاه ضد هیومی که باور ارزش‌گذارانه را دارای قابلیت ایجاد میل و سپس هر دو را برانگیزاننده می‌دانست، موثر واقع نمی‌شود (see Shafer-Landau, 2003, p. 138).

۲. برای بررسی نقادانه‌تر و آگاهی بیشتر از تبیین‌های غایت‌شناختی، انگیزش و عقلانیت هیومی، نک: (van Roojen, 1995).

داشتن یک هدف را تقویم می‌کنند و همچنین نمی‌توان گفت که بودن در حالتی که جهان باید با آن مطابقت داشته باشد، همان میل داشتن است. در پاسخ به این اعتراض، یک طرفدار نظریه هیومی می‌تواند بگوید که این حالات وجه اشتراکی با «میل» دارند که همان «جهت مطابقت» است، اما با آن وجه افتراقی نیز دارند و وجه افتراق آن‌ها این است که آن‌ها در بردارنده عناصری از باور هستند. به بیان دیگر، آن‌ها ترکیبی از میل و باور هستند.^۱ برای مثال، آروز داشتن که p عبارت است از میل داشتن به p و باور داشتن که احتمال وقوع p بسیار کم است؛ قصد انجام Φ داشتن همان میل بیشتر داشتن به Φ و باور داشتن به این است که تو از این رو، کوشش خواهی کرد که Φ را انجام دهی. به عنوان راهی دیگر، طرفدار نظریه هیومی می‌تواند حالت روان‌شناختی‌ای که جهان باید با آن مطابقت داشته باشد را «نگرش موافق» بخواند و سپس ادعا کند که دلایل انگیزشی را نگرش‌های موافق در کنار دیگر امور تقویم می‌کنند.

چه‌بسا کسی اعتراض دیگری داشته باشد که می‌توان افزون بر حالات ذهنی دارای یک جهت مطابقت، حالاتی از نوع سوم داشت که هر دو جهت مطابقت را دارند، اما با محتوای متفاوت. این حالات هم باید با جهان مطابقت داشته باشند و هم جهان باید با آن‌ها مطابقت داشته باشد. می‌توانیم، نام این حالات را «باور میل»^۲ بگذاریم بدین سبب که هم از نظر مطابقت داشتن با جهان، مانند «باور» هستند و هم از این نظر که جهان باید با آن‌ها مطابقت داشته باشد، مانند میل هستند. این حالت «باور میل» که انجام Φ درست است، را می‌توان حالتی توصیف کرد که باید با جهان مطابقت داشته باشد چون اگر شخص ادراک کند که انجام Φ نادرست است، این «باور میل» گرایش دارد که از بین برود. حالت «باور میل» به‌گونه‌ای است که جهان نیز باید با آن مطابقت داشته باشد؛ چون داشتن این «باور میل» که انجام Φ درست است، شخص را مستعد می‌کند که Φ را انجام دهد. در پاسخ به این اعتراض، طرفدار نظریه هیومی انکار می‌کند که حالت ذهنی سومی مانند «باور میل» بتواند وجود داشته باشد؛ چون حالت ذهنی سوم، رابطه باور داشتن و

۱. در مخالفت با این مدعا، استدلال شده است که «قصد» را نمی‌توان به میلی غالب یا باور تقلیل داد؛ چون «قصد» دارای وجهی از التزام است؛ برای مثال، داشتن میل غالب به خوردن بستنی برای قصد کردن انجام این کار، نه کافی و نه ضروری است یا شخص می‌تواند کاملاً قصد کند که بستنی بخورد؛ بدون اینکه باور داشته باشد که بستنی خواهد خورد. بدین ترتیب، «قصد» به عنوان یک نگرش عملی متمایز از میل و باور ملاحظه شده است (Paul, 2013).

۲. جیمی آلتام (Jimmy Altham) - فیلسوف معاصر بریتانیایی - در مقاله «میراث عاطفه‌گرایی» (The legacy of Emotivism) برای نخستین بار، واژه «besire» را که در اینجا به «باور میل» ترجمه شده است، جعل کرد.



میل داشتن را ضروری می‌کند؛ در حالی که همواره ممکن است که کسی باور داشته باشد که انجام کاری درست است، اما میل نداشته باشد که آن را انجام دهد. همواره می‌توان دست‌کم با توجه به ملاحظاتی در موجهات این دورا از هم متمایز کرد. برای مثال، انواع گوناگون ناعقلانیت عملی از قبیل ضعف اراده، ضعف روانی، احساس بی‌فایده‌گی و غیره می‌تواند سبب شود که فاعلی باور داشته باشد که انجام کاری درست است، اما میل به انجام آن نداشته باشد (Smith, 1994, pp. 116 - 121).

۳. انتقادات علیه استدلال بر اساس جهت مطابقت

در این بخش، پنج اعتراض علیه «استدلال بر اساس جهت مطابقت» طرح و تشریح خواهد شد. هر یک از این اعتراضات، وجهی از اشکالات و نگرانی‌های ناظر به این استدلال را روشن می‌کنند. اگر چه می‌توان دست‌کم برخی از این اعتراضات را در قالب یک گفتمان میان موافقین و مخالفین بسط داد، با توجه به اهداف مد نظر این مقاله و همچنین مجال موجود به لحاظ حجم، از پرداختن مبسوط‌تر به آنها به صورت دیالکتیکی صرف‌نظر کردیم، اولاً چون طرح مجموع آنها بدین شکل خط سیر استدلالی مقصود را تقویم می‌کنند و ثانیاً، پس از طرح اولیه آنها در این مقاله، امکان پرداختن به آنها به شکل مبسوط‌تر در مجال‌های دیگر فراهم خواهد بود.

امیال و نگرش‌های گزاره‌ای

بنا بر ایده «جهت مطابقت»، میل داشتن به چیزی، همان داشتن نگرشی به یک گزاره است؛ همان‌طور که باور داشتن به چیزی، داشتن نگرشی به یک گزاره است. باور داشتن به این که «اسمیت، اکنون در پارک است» عبارت است از این که تلقی کنیم این گزاره صادق است. به همین شکل، میل داشتن به این که «اسمیت، اکنون در پارک است» عبارت است از این که بخواهیم این گزاره صادق باشد.

ماریا آلوارز^۱ بر این باور است که هرچند باورها نگرش‌های گزاره‌ای هستند، اسناد این وصف به امیال خالی از اشکال نیست: اولاً، ما به حیوانات نیز امیال را نسبت می‌دهیم، ولی باور معمول این است که حیوانات قادر نیستند به گزاره‌ها فکر کنند تا نگرشی در قبال آنها اتخاذ کنند. اگر این

1. Maria Alvarez

توصیف را صرفاً مختص به انسان‌ها کنیم، آنگاه امیال مشترک میان انسان‌ها و حیوانات (نظیر گرسنگی یا تشنگی) تبیین‌های کاملاً متفاوتی طلب می‌کنند و در نتیجه، مشخص نیست که چرا ما به اشتراک انسان‌ها و حیوانات در این امیال قائل شده‌ایم. ثانیاً، برای بیان محتوای میل با «جمله‌واره بعد از که»^۱ لازم است که جمله در وجه التزامی بیاید و در این صورت، روشن نیست که «جمله‌واره‌های بعد از که» بیانگر گزاره‌های واقعی باشند که قابلیت صدق و کذب دارند. برای مثال، «او میل دارد که اسمیت، اکنون در پارک باشد؛ نه که اسمیت اکنون در پارک است». اگر آنها را از وجه التزامی خود خارج کنیم، آنگاه به لحاظ گرامری، چندان درست به نظر نمی‌رسد؛ «او میل دارد که اسمیت، اکنون در پارک است» (Alvarez, 2010, pp. 65 - 69).

باورهای ارزش‌گذارانه و ابهام در معنای برخی از جملات حاوی میل

شولر،^۲ به استدلال بر «اساس جهت مطابقت» اعتراض می‌کند که این استدلال، اگر به سود این دیدگاه استفاده شود که «باور» به تنهایی نمی‌تواند انگیزش ایجاد کند، مصادره به مطلوب می‌کند. طبق استدلال اسمیت، تفاوت عمده میان باور به *p* و میل به *p* با تعبیر استعاری جهت مطابقت متفاوت میان آن دو معین می‌شود. بر پایه ظاهر این استدلال، هر چه را بتوان به آن باور آورد می‌توان به آن میل داشت و بر عکس، اما این استدلال سبب می‌شود که یک نوع مهمی از باورها که برای انگیزش عقلانی مهم هستند از میدان خارج شوند. کاملاً معنادار به نظر می‌آید که کسی بگوید: «من باور دارم که قدرشناسی، خوب است». این یک باور ارزش‌گذارانه به حساب می‌آید. به نظر می‌رسد که به رغم این که باور به این که «قدرشناسی، خوب است»، معنادار است، این که من میل دارم که «قدرشناسی، خوب است» معنای روشنی ندارد. معنای این جمله ابهام بیشتری پیدا می‌کند، اگر گفته شود که بر اساس جهت مطابقت میل - یعنی مطابقت جهان با ذهن - اگر من کاری نکنم که «قدرشناسی، خوب باشد»، به خاطر ایجاد یا صادق نکردن این که «قدرشناسی، خوب باشد» اشتباه کرده‌ام. بدین ترتیب، پیش‌فرض استعاره «جهت مطابقت» آن است که گزاره‌هایی که محتوای باور و میل هستند، وضعیت امور را توصیف می‌کنند و گزاره‌های ارزش‌گذارانه نیستند. به عبارت دیگر، از آنجا که معنا نمی‌دهد که گزاره‌ای که میل به آن تعلق

1. that-clause
2. Schueler

می‌گیرد، گزاره ارزش‌گذارانه باشد، گزاره ارزش‌گذارانه نمی‌تواند چیزی باشد که فاعل به آن باور می‌آورد. بنابراین، این استدلال مصادره به مطلوب است (Schueler, 2013).

تفاوت در محتوای گزاره‌ای باور و میل

در اعتراضی دیگر، مارگارت آلیویا لیتل^۱ تفسیر اسمیت از جهت مطابقت و از ناسازگاری متضمن در «باورِ میل» را به نحو افراطی «تحت اللفظی» می‌داند. لیتل، این نظر را مطرح می‌کند که جهتِ مطابقتِ متفاوت میان باور و میل به تفاوت ویژگی‌های تعریف‌کننده باور بودن و میل بودن ارجاع دارد. این به‌خودی‌خود نشان نمی‌دهد که یک باور نتواند یک میل هم باشد؛ چون این امکان صوری وجود دارد که یک حالت ذهنی مصداقی از ویژگی‌های تعریف‌کننده هر دو باشد. این ایده صوری تنها در صورتی ناسازگار است که این دو مجموعه ویژگی‌ها، شرایط مصداق پیدا کردن متعارض یا ناسازگار داشته باشند، مانند ویژگی‌های مربع بودن و ویژگی‌های دایره بودن.

ویژگی حساسیت نسبت به شواهد می‌تواند ویژگی ناسازگار معرفت‌جهت مطابقت در باور و میل تلقی شود. باورها نسبت به شواهد درباره صدق و کذب محتوایشان حساس هستند، ولی امیال نسبت به شواهد درباره صدق و کذب محتوایشان حساس نیستند. اگر قرار باشد یک حالت ذهنی هر دو جهت مطابقت را داشته باشد، آن‌گاه لازم است که آن حالت ذهنی مصداقی از ویژگی‌های متعارض خلاف واقع باشد. این حالت ذهنی باید هم شواهد معینی را دنبال کند و هم نکند. صادق است که یک حالت ذهنی، نمی‌تواند جهت مطابقت باور و میل هر دو را در رابطه با یک گزاره داشته باشد. ویژگی‌های باور بودن و میل بودن ویژگی‌های مرکبی هستند که مشتمل بر نگرش گزاره‌ای^۲ و محتوای گزاره‌ای^۳ می‌شوند. حالت ذهنی «باورِ میل» دارای دو ویژگی مرکب است: یک نگرش باور محور معطوف به یک گزاره و یک نگرش میل محور معطوف به گزاره دیگر. به لحاظ صوری، گفتن این جمله عجیب نیست که باور به p بتواند همچنین میل به q باشد. یک حالت ذهنی، دارای جهت مطابقت باور است، اگر شروط وابستگی خلاف واقع بر شواهد در مورد صدق گزاره را برآورده کند و دارای جهت مطابقت میل است، اگر مبنای مستعد شدن جهت ایجاد این که آن گزاره صادق باشد را فراهم کند.



1. Margaret Olivia Little
2. propositional attitude
3. propositional content

اگر جهات مطابقت مربوط به دو گزاره باشد، میان دو حالت ذهنی با جهت مطابقت مخالف، تعارضی خلاف واقع پیش نمی‌آید. باور به این که p خوب است و میل به این که p، دارای محتوای گزاره‌ای متفاوتی هستند. باور مزبور به شواهد مربوط به خوب بودن p واکنش نشان می‌دهد و بر حسب آن‌ها تعریف می‌شود؛ در حالی که میل مد نظر مبنای مستعد بودن جهت ایجاد کردن p را پی‌ریزی می‌کند. بنا بر این، ویژگی خلاف واقع حساسیت ناظر به شواهد در انسجام و سازگاری این تصویر از باور و میل، به خاطر داشتن محتوای گزاره‌ای متفاوت خدش‌های وارد نمی‌کند؛ زیرا محتوای گزاره‌ای باور عبارت است از «p، خوب است» و محتوای گزاره‌ای میل تنها همان خود «p» است و این دو با هم متفاوت هستند (Little, 1997, pp. 63-64).

اشکال ناظر به حالت ذهنی جدید در تقریر مایکل اسمیت

در تقریر اسمیت از «جهت مطابقت»، یک حالت ذهنی زمینه‌ای^۱ وجود دارد که می‌تواند باور یا میل باشد و همچنین یک حالت ذهنی که جدیداً حاصل شده است. آنچه سبب می‌شود که حالت ذهنی زمینه‌ای باور باشد، گرایش آن به زوال است؛ اگر حالت ذهنی جدید محتوایی نقیض حالت ذهنی زمینه‌ای داشته باشد و آنچه سبب می‌شود که یک حالت ذهنی زمینه‌ای میل باشد، عدم گرایش آن به زوال است؛ اگر حالت ذهنی جدید محتوایی نقیض حالت ذهنی زمینه‌ای داشته باشد. لازم است که حالت ذهنی جدید فکت‌ها را بازنمایی کند تا جهان را وارد فضای شناختی فاعل کند. در تقریر اسمیت، مفاهیم «میل» و «باور»^۲ اولیه و بدون نیاز به تبیین در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه قرار است که نقش کارکردی این دو، «میل» و «باور» را تبیین کنند. برای جلوگیری از دور، باید پیش‌فرض گرفته نشود که حالت ذهنی جدید «میل» یا «باور» باشد. از این‌رو، اسمیت به جای «باور که ~p»، از تعبیر «ادراکی با محتوایی که ~p» استفاده می‌کند.

یک دوره بر تعیین ماهیت حالت ذهنی جدید وجود دارد. اگر آن، یک باور یا مستلزم باور باشد، آنگاه تبیین اسمیت دوری می‌شود و نمی‌تواند تمایز واقعی مهمی میان «باور» و «میل» ایجاد کند. اگر چنین نباشد، آنگاه گونه‌های متفاوتی قابل تصور است. ممکن است حالت ذهنی جدید صرفاً «به نظر می‌رسد که ~p»^۳ باشد. در این صورت، در موارد زیادی فاعل می‌تواند

۱. برای آگاهی بیشتر از حالات ذهنی، به ویژه میل پس‌زمینه‌ای و پیش‌زمینه‌ای، نک: Pettit & Smith, 1990.

2. primitive

3. Seeming that ~p

به جای باور زمینه‌ای به p از این «به نظر رسیدن» دست بکشد. ممکن است آن ادراک «شاهدی که p » محسوب شود. در این صورت، لازم است که فاعل آن ادراک را شاهدی به سود p تلقی کند. حکم به این که چیزی شاهدی به سود p محسوب می‌شود، خودش یک باور است. فرض کنیم ماهیت حالت ذهنی جدید را نامشخص رها کنیم و سعی کنیم که از طریق حالت‌های زمینه‌ای و وضعیت آنها نسبت به حالت جدید با این محتوا که p ، نتیجه بگیریم که حالت زمینه‌ای میل است یا باور. این استراتژی نیز شکست می‌خورد؛ چون اگر حالت جدید حالت رضایت به p باشد، آنگاه میل به p نیز می‌تواند گرایش به زوال داشته باشد؛ در حالی که این مغایر با مدعای اسمیت است (Sobel & Copp, 2001).

دیوید سوایل^۱ و دیوید کپ^۲ معتقد هستند که برخی از باورهای زمینه‌ای با ادراکی با محتوایی که p گرایش به زوال ندارند. در مورد باورهایی از این قسم، می‌توان این مثال‌ها را در نظر گرفت. وقتی راننده‌ای با تجربه در یک جاده گرم و خشک رانندگی می‌کند، ممکن است ادراکی با این محتوا داشته باشد که جلوتر بر روی جاده ظاهراً چاله‌هایی از آب وجود دارد، اما او چون بارها سراب را تجربه کرده است، به این ادراک گرایش ندارد که از این فکر که جاده خشک است، دست بکشد. در خصوص باورهای سرسختانه مانند باور به وجود خداوند، ظواهر مخالف مانند مسئله شر نمی‌تواند از اطمینان برخی از انسان‌ها بکاهد. همچنین راجع به باور به حقایق ضروری نظیر « $2+2=4$ » نیز هیچ حالت ذهنی جدیدی وجود ندارد که آنها را تضعیف کند (Sobel & Copp, 2001). آیا باید بگوییم که اشخاص دارای این باورها، چون ظواهر مخالف تأثیری در از بین رفتن آنها ندارد یا چون حالت ذهنی جدید معارض با آنها وجود ندارد، حقیقتاً باور ندارند؟

مثال نقض برای عدم حساسیت میل به صدق

اسمیت در استدلال به سود نظریه هیومی بر اساس «جهت مطابقت» - قائل بود که اگر شخصی باور داشته باشد که p و آگاه شود که p ، آن‌گاه باور او به p تمایل به از بین رفتن می‌کند، اما اگر میل داشته باشد که p و آگاه شود که p ، آن‌گاه میل به p تمایل به از بین رفتن ندارد و همچنان می‌خواهد جهان را تغییر دهد. بنابراین، باورها به نحو خلاف واقع به شواهد حساس

1. David Sobel
2. David Copp

هستند؛ در حالی که امیال به نحو خلاف واقع به شواهد حساس نیستند.

به نظر می‌رسد که این دیدگاه اسمیت در کتاب مسئله اخلاقی از وجهی دیگر نیز قابل نقد است. اگر شخصی باور داشته باشد که p و میل داشته باشد که p و سپس آگاه شود که p ، آن‌گاه باور او به $\sim p$ ، گرایش به زوال پیدا می‌کند و افزون بر آن، میل او به p ، هم گرایش به زوال پیدا می‌کند؛ چون به لحاظ عملی ناعاقلانه است که میل داشته باشد چیزی را که از پیش موجود است، ایجاد کند.

شولر، این نکته را از منظری دیگر چنین توضیح می‌دهد که امیال دو ویژگی متفاوت دارند: یک ویژگی آن است که امیال به سبب توصیف کردن هدف یا غایت با اعمال ارتباط پیدا می‌کنند. بر اساس این ویژگی، اگر کسی از پیش چیزی را دارد، هیچ عملی وجود ندارد که برای کسب آن چیز قابل انجام باشد. ویژگی دوم آن است که امیال ویژگی ای شبیه دوست داشتن چیزی یا ترجیح دادن چیزی دارند. دو ویژگی را می‌توان از هم تفکیک کرد؛ ممکن است امیال تنها ویژگی دوم را داشته باشند و نه ویژگی نخست را (Schueler, 2013). برای مثال، اگر شخصی هدفش این باشد که قند خون خود را پایین بیاورد، اما یکی از دوستانش به او بستنی تعارف کند و او علاقه و میل شدیدی به خوردن بستنی داشته باشد، این شخص به معنای دوست داشتن، میل به خوردن بستنی دارد، اما به معنای داشتن هدف، میل به خوردن آن ندارد. بدین ترتیب شخص می‌تواند چیزی را که دارای آن است به معنای دوست داشتن بخواهد، اما آیا می‌تواند چیزی را که دارد به معنای در نظر گرفتن هدف یا غایت بخواهد؟

می‌توان با مثال دیگری این بحث را روشن‌تر کرد. فرض کنیم که دوست مایکل یک تماس تلفنی با مایکل برقرار می‌کند و به مایکل می‌گوید که من برای صعود از کوه به دشت کنار شهر آمده‌ام. شارژ باطری گوشی تلفن من رو به اتمام است، آب مصرفی ما به سبب حادثه‌ای از دست رفته و اگر تا چند ساعت دیگر آب به ما نرسد، برای ما خطر جانی خواهد داشت. مایکل! تنها کسی که به ذهنم رسید می‌تواند به ما کمک کند، تو بودی و برای همین، با تو تماس گرفتم تا ۲۰ لیتر آب برای ما بیاوری. مایکل نیز پس از شنیدن این مطالب، باور پیدا می‌کند^۱ که دوست او آب در اختیار ندارد (باور به $\sim p$) و به خاطر دوستش، میل پیدا می‌کند که کاری کند که او آب در اختیار داشته باشد (میل به p). مایکل، باور دارد که برای انجام این کار، خوب است که ظرف ۲۰ لیتری را پر از آب

۱. برای دلایل مربوط به سادگی، از پیچیدگی‌های ناظر به ماهیت حالت ذهنی جدید در این اشکال چشم‌پوشی کردیم، و فرض گرفتیم که آن اشکال وارد نباشد.

مصرفی کند و آن را پشت ماشینش بگذارد و در اسرع وقت آن را به دست دوستش برساند. هنگامی که مایکل مشغول پیدا کردن ظرف ۲۰ لیتری است، دوستش بار دیگر تماس می‌گیرد و با خوشحالی و البته، اظهار تأسف به او می‌گوید: من فراموش کرده بودم که - پیش تر و برای احتیاط - مقداری آب در مکان استقرارمان، ذخیره کرده‌ام. هرچند در مدت بی‌آبی سختی زیادی کشیدیم، اما اکنون آن آب ذخیره شده را پیدا کردم و دیگر نیازی نیست که برای ما آب بیاوری. ما می‌توانیم با همین مقدار آب، زنده بمانیم و سفر را به اتمام برسانیم. بدین ترتیب، مایکل باور می‌آورد که دوستش آب در اختیار دارد (باور به p).

با توجه به این مطالب، می‌توان گفت که اگر مایکل باور بیاورد که دوستش آب در اختیار دارد، آن‌گاه نه تنها این باور او که دوستش آب در اختیار ندارد، تمایل به زوال پیدا می‌کند، بلکه همچنین این میل او که کاری کند که او آب در اختیار داشته باشد، تمایل به زوال پیدا خواهد کرد. در این مثال، ناعاقلانه به نظر می‌رسد که مایکل همچنان میل خود را حفظ کند و درصدد پر کردن ظرف ۲۰ لیتری و رساندن آن به دست دوستش باشد. اگر این مطلب صادق باشد، آن‌گاه نشان داده شده است که جهت مطابقت میل نیز نمی‌تواند هیچ حساسیتی نسبت به شواهد مربوط به صدق و کذب گزاره‌ها و در نتیجه، به حالات شناختی مانند باور نداشته باشد.

چه بسا اعتراض شود که اگر شخص باور داشته باشد که p~ و میل داشته باشد که p و آگاه شود که p، آن‌گاه همچنان معقول است که میل داشته باشد که p. در واقع، در اینجا شخص قبل و بعد از آگاهی جدید میل یکسان خود را حفظ کرده است و تنها چیزی که در اینجا معقول است تغییر پیدا کند، باور است و نه میل؛ چون میل ربطی به عقلانیت ندارد. در مثال پیش گفته هم کاملاً عاقلانه است که مایکل همچنان میل داشته باشد که دوستش آب در اختیار داشته باشد، حتی اگر باور دارد که او آب در اختیار دارد.

در پاسخ به این اعتراض باید گفت که تبیینی که معترض ارائه می‌کند، محتوای میل را تغییر داده است. محتوای میل مایکل پیش از آگاهی جدید این بود که کاری کند که دوستش آب در اختیار داشته باشد و به تعبیر دیگر، شرایطی ایجاد و فراهم کند که دوستش در آن شرایط آب در اختیار داشته باشد. اگر او اکنون میل دارد که دوستش در شرایط موجود باقی بماند، این میل محتوای متفاوتی دارد. میل او اکنون به ابقای شرایط و نه به ایجاد شرایط تعلق گرفته است. تفاوت این دو هم این گونه مشخص می‌شود که او دیگر در صدد ایجاد همین شرایط نیست. همان‌طور که شولر متذکر شد، شاید بتوان گفت که کاربرد میل در این مورد به ویژگی دوست داشتن و نه به ویژگی دنبال کردن هدف یا غایت ارجاع دارد.

به بیان دیگر، بر پایه تلقی اسمیت از دلیل انگیزشی (دلیل R در زمان t دلیل انگیزشی فاعل A را جهت انجام Φ تقویم می‌کند، اگر و تنها اگر Ψ ای وجود داشته باشد به گونه‌ای که R در t مشتمل باشد بر یک میل به نحو مناسب مرتبط A به انجام Ψ و یک باور که اگر Φ را انجام دهد، Ψ را انجام داده است)، چون سمت چپ دو شرطی برقرار است، باید سمت راست آن هم برقرار باشد، اما به نظر می‌رسد که سمت راست دو شرطی به وضوح برقرار نیست.

مایکل در شرایط مذکور هیچ دلیل انگیزشی برای پر کردن ظرف ۲۰ لیتری، گذاشتن آن پشت ماشین و رساندن آن به دوستش ندارد.^۱

این مثال نقض، می‌تواند دو نکته را روشن کند: (۱) چنین نیست که تعبیر غیراستعاره‌ای اسمیت از جهت مطابقت، یعنی «ابتنای خلاف واقع باور و میل» در مورد تمام امیال صادق باشد؛ امیالی وجود دارند که مدعای اسمیت درباره آنها صادق نیست. این دسته از امیال می‌توانند با توجه به ادراک جدید استعداد زوال پیدا کنند. (۲) آن نوع از تقریرهای هیومی که امیال را به لحاظ عقلانی نقدناپذیر می‌دانند، در این موارد دچار مشکل می‌شوند و نمی‌توانند توجیه کنند که چگونه فاعل همچنان می‌تواند میل خود را حفظ کند. در ادامه، به بررسی چند اعتراض و پاسخ در رابطه با نکته دوم می‌پردازیم.

ممکن است باز اعتراض شود که مایکل می‌تواند به طور عاقلانه میل داشته باشد که حتی بعد از آگاهی جدید، با ماشینش، ۲۰ لیتر آب شرب برای دوستش ببرد. از این رو، او همچنان می‌تواند میل به ایجاد شرایط داشته باشد بدین شکل که او میل دارد که خودش کاری کرده باشد که دوستش آب

۱. البته، ناگفته نماند که اعتراض ناظر به نقدناپذیری عقلانی امیال به طور خاص به آن نظریه‌های هیومی در انگیزش وارد است که امیال را نسبت به صدق و کذب فکت‌های جهان یکسره نحاساس (یا نامتأثر) می‌دانند و نقشی برای عقلانیت در جهت‌دهی آنها قائل نیستند. مایکل اسمیت، بر این باور است که خود به نحو ایده‌ال عقلانی فاعل در مقام نصیحت و مشورت می‌تواند به خود بالفعل فاعل توصیه کند که چه امیالی برای انجام چه کارهایی داشته باشد یا چه امیالی برای انجام چه کارهایی نداشته باشد. داشتن دلیل هنجاری برای انجام کاری، همان میل داشتن فاعل به انجام آن است؛ اگر او کاملاً عاقل می‌بود. بنابراین، مایکل در مثال پیش‌گفته - طبق نظر اسمیت - با توجه به شرایط موجود دلیل هنجاری ندارد که برای دوستش آب ببرد؛ اما اگر همچنان میل به انجام این کار داشته باشد و باور به چگونگی برآورده کردن آن را داشته باشد، دارای دلیل برانگیزاننده است، و همچنین به خاطر داشتن این میل ناعاقل است (Smith, 1994, ch. 5 & 6). این مسئله که آیا دلایل هنجاری می‌توانند متفاوت از دلایل برانگیزاننده باشند یا نه (تر این‌همانی دلیل هنجاری و دلیل انگیزاننده)، خود مباحثه‌ای مفصل را شکل داده است. برای استدلالی علیه تر این‌همانی، نک: Mantel, 2014, 2018 و برای بحث‌هایی به سود تر این‌همانی، نک: Williams, 1979; Korsgaard, 1986; Parfit, 1997; Dancy, 2000.



در اختیار داشته باشد. می‌توان به این اعتراض هم پاسخ داد که میل سابق او این بود که کاری کند که آب در اختیار دوستش قرار گیرد. کار مایکل به‌خودی‌خود تنها وسیله یا طریقی بود برای تحقق آن نتیجه، اما با توجه به توصیفات معترض، مشخص است که در این شرایط برای مایکل عمل او محوریت یافته است و تنها وسیله یا طریق حاصل شدن نتیجه نیست. پس، می‌توان گفت که محتوای میل او بعد از آگاهی جدید نسبت به محتوای میل پیش از آگاهی جدید تغییر کرده است. با این اوصاف، به نظر می‌رسد برای داشتن میل، لازم است فاعل آگاهی یا حالات شناختی پیش‌زمینه‌ای مانند «باور» داشته باشد. به تعبیر دیگر، تلقی مناسب از شرایط یکی از اموری است که میل برای ایجاد تغییر در جهان‌بدان نیازمند است.^۱ اگر فاعل با توجه جهت مطابقت میل بخواهد جهان را مطابق با میل خود کند، آن‌گاه لازم است که آگاه باشد که جهان اکنون چگونه است، محتوای میل او دقیقاً چیست و همچنین آگاه باشد یا باور داشته باشد که وضعیت کنونی جهان مطابق محتوای میل او نیست. از این‌رو، پیش از شکل‌گیری میل لازم است باورهای معینی وجود داشته باشند و پس از شکل‌گیری میل هم لازم است باورهایی که نحوه‌دستیابی فاعل به هدف را نشان می‌دهند، وجود داشته باشند. امیال، به باورهایی که فاعل پیش از شکل‌گیری آن امیال دارد، حساس هستند و اگر چنین باشد، نمی‌توان گفت که استعاره جهت مطابقت نشان می‌دهد که امیال همواره اقتضای مطابقت پیدا کردن جهان با ذهن را دارند. مایکل پیش از آگاهی جدید، یک باور پیش‌زمینه‌ای داشت که طبق وضعیت کنونی جهان، دوستش آب در اختیار ندارد. باور داشت که محتوای میل او این است که کاری کند دوستش آب در اختیار داشته باشد و همچنین باور داشت که وضعیت کنونی جهان مطابق با محتوای میل او نیست. میل مایکل پیش از آگاهی جدید نسبت به میل او بعد از آگاهی جدید، تغییر می‌کند؛ بدین شکل که دیگر میل ندارد کاری کند که دوستش آب در اختیار داشته باشد. چون او از پیش آب در اختیار دارد. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که باور کاذب مایکل با این محتوا که دوستش آب در اختیار ندارد، در ایجاد میل بالفعل مایکل با این محتوا که کاری کند که دوستش آب در

۱. جاناتان دنسی، در این زمینه می‌نویسد: «البته میل بدون باور نمی‌تواند کاری انجام دهد؛ چون اگر ما نتوانیم به فاعل تلقی مناسبی از شرایط نسبت دهیم، قادر نخواهیم بود عمل نهایی را تبیین کنیم؛ زیرا دلیلی برای فاعل جهت انجام یک کار و نه کار دیگر وجود ندارد، و از همین‌رو، قادر نخواهیم بود کاری را که - در واقع - انجام داده است، تبیین کنیم. بدین ترتیب، میل به باور نیاز دارد؛ همان‌گونه که باور به میل نیاز دارد. اما [در دیدگاه هیومی] میل تقوی دارد» (Dancy, 2000, pp. 11-12).

اختیار داشته باشد و همچنین آگاهی جدید او درباره این که دوستش آب در اختیار دارد، نقشی اساسی در دست کشیدن از این میل بالفعل ایفا می‌کند.

چه بسا کسی خرده بگیرد که شاید بهتر باشد این مثال بدین شکل بفهمیم که مایکل از پیش یک میل کلی به کمک کردن به دوستش داشته است و وقتی باور آورد که دوستش آب در اختیار ندارد، درصد کمک به او برآمد و وقتی آگاه شد که دوستش نیازی به کمک ندارد، از کمک کردن دست کشید. بدین ترتیب، آن میل پیشین و برآورده کردن آن در اینجا باید مطمح نظر باشد، نه باور مایکل. می‌توان به این گفته چنین پاسخ داد که در اینجا نیز می‌توان رد پای باورهای پیش‌زمینه‌ای را دنبال کرد. احتمالاً، مایکل - پیش از میل کلی به کمک کردن به دوستش - باورها یا آگاهی‌های مرتبطی نسبت به وضعیت جهان داشته است. ظاهراً، میل به به‌وجود آوردن امر موجود و میل به معدوم کردن امر معدوم امیال معقولی نیستند. اگر این نکته صادق باشد، آن‌گاه دست‌کم مجموعه‌ای از امیال وجود دارند که بر حسب عقلانیت می‌توان آن‌ها را ارزیابی کرد.^۱ ممکن است گفته شود که وقتی شخص به چیزی میل دارد که آن چیز از پیش در جهان تحقق یافته باشد، آنگاه میل او از پیش به معنای منطقی آن برآورده شده است. میل به P به معنای منطقی برآورده می‌شود، اگر چنین باشد که P. لازم نیست که حالت روان‌شناختی مثل احساس خشنودی یا رضایت دخیل و درکار باشد.^۲ به این مطلب هم می‌توان پاسخ داد که اگر در میل تنها معنای منطقی آن مد نظر باشد، آنگاه می‌توان نپذیرفت که امیال ذاتاً و ضرورتاً انگیزش ایجاد می‌کنند؛ چون روشن است که برآورده شدن میل، به هنگام نیاز یا احساس ویژگی‌های پدیده‌شناختی‌ای نظیر آرامش، درد، یا لذت، ربط مستقیم‌تری با ایجاد انگیزش در روان‌شناسی فاعل دارد، اما چنین ربطی در میل به معنای منطقی آن مشهود نیست و لازم است تبیین شود که چه رابطه‌ای میان برآورده شدن «میل» به معنای منطقی و «انگیزش» وجود دارد. از این گذشته، ممکن است گفته شود که وقتی شخص به چیزی میل دارد که از پیش در جهان تحقق یافته است و متعاقباً از تحقق یافتن قبلی آن مطلع می‌گردد، منشأ پیدایش میل در او و در نتیجه میل او، رفع می‌شود؛ نه این‌که میل او برآورده می‌شود. اگر طرفدار نظریه هیومی از عدم تأثیر میل از جهان عدول کند و بپذیرد که دست‌کم میل پیشین فاعل باید بر باور کاذبی مبتنی نباشد، همان‌طور که به نظر می‌رسد و ویلیامز در مقاله «دلایل درونی



۴۵

تحلیل و نقد استدلال بر اساس جهت مطابقت به سود نظر به هیومی انگیزش

۱. نیگل نیز بر این باور است که برخی امیال، قابل ارزیابی عقلانی هستند (see Nagel, 1970, pp. 3-32).

۲. اصطلاح «معنای منطقی» برآورده شدن میل از تامس اسکلتون اخذ شده است (see Scanlon, 1998, p. 41).

و بیرونی» به آن اذعان می‌کند (see Williams, 1979)، آنگاه می‌توان پرسید که آیا «میل» هم تحت تأثیر جهان قرار می‌گیرد. اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، آنگاه چنین نیست که جهت مطابقت میل صرفاً این‌گونه است که جهان باید با میل مطابقت داشته باشد، بلکه میل در فاعلِ عاقل نیز با توجه اطلاعاتی که از جهان حاصل می‌شود، جرح و تعدیل می‌شود. میل، می‌تواند به باورهای کاذب حساس باشد. ادعای ویلیامز درباره دلایل برای عمل چنین است که فاعل A دلیل دارد که Φ را انجام دهد، تنها اگر A برانگیخته شود که Φ را انجام دهد؛ اگر تمام فکت‌های مرتبط را می‌دانست و به نحو عقلانی تروی می‌کرد (Williams, 1979). این ادعا به روشنی نشان می‌دهد که در نگاه ویلیامز، فقدان باور صادق به فکت‌های مرتبط شرط لازم دلیل داشتن است. اگر شخص باور کاذب داشته باشد، آنگاه دلیل عملی نخواهد داشت و اگر شخص آگاه شود که باورش کاذب است یا دلیل عملی ندارد، آنگاه او از این جهت فاقد انگیزه برای انجام عمل Φ خواهد شد. از آنجا که «میل» تنها منشأ انگیزه است، آن شخص فاقد میل مرتبط هم خواهد شد. بر اساس دیدگاه ضد هیومی، حساسیت میل به باور کاذب به طور خاص برجسته است؛ چون میل به Φ در فاعل به سبب تشخیص خوبی یا ارزشی در آن پدید آمده است و به محض درک اشتباه در تشخیص از میان می‌رود، اما بر اساس دیدگاه هیومی، دقیقاً مشخص نیست که چرا میلی که به لحاظ عقلانی قابل ارزیابی نیست و جهت مطابقت با جهان ندارد، باید بر باور کاذب مبتنی نباشد (see Quinn, 1993).

۴. نتیجه‌گیری

مایکل اسمیت، در صدد بود تا تعبیر استعاری «جهت مطابقت» را با تعبیری غیر استعاری توضیح دهد که تفاوت عمیق و ریشه‌ای در ماهیت باور و میل را مشخص کند (Smith, 1994, p. 112). تعبیر غیر استعاری، عبارت بود از تفاوت باور و میل در ابتدای خلاف واقع، بدین شکل که باور به P در صورت ادراکی با محتوای $\sim P$ گرایش به زوال دارد، ولی میل به P در صورت ادراکی با محتوای $\sim P$ همچنان باقی می‌ماند (Smith, 1994, p. 115)، اما این تعبیر غیر استعاری نمی‌تواند تفاوت ماهوی باور و میل را مشخص کند؛ چون آنچه قرار است به مثابه یک معیار بیانگر تفاوت بنیادی میان دو امر باشد، لازم است که بتواند تمام مصادیق هر یک از دو امر را به خوبی از هم متمایز کند، به گونه‌ای که ما بتوانیم یک مصداق نامعلوم را - که مشخص نیست باید تحت کدام یک از دو امر طبقه‌بندی شود - از طریق آن معیار سنجیده و معین کنیم که تحت کدام یک از آن دو امر قرار خواهد گرفت.

اگر بخواهیم این نکته کلی را در مورد کنونی تطبیق دهیم، چنین می‌شود: اگر شخصی واجد یک نگرش ذهنی به P باشد و بخواهد بداند که این نگرش ذهنی او تحت نگرش‌های شناختی مانند «باور» قرار می‌گیرد یا تحت نگرش‌های کنش‌انگیز نظیر «میل»، کافی است از راهکار اسمیت - ابتدای خلاف واقع - استفاده کند، ولی آنچه اسمیت به ما ارائه می‌کند - با توجه به نکات ذیل - واجد ویژگی‌های لازم جهت تمایز ماهوی نهادن میان «باور» و «میل» نیست:

۱. خود مایکل اسمیت معتقد است که «ابتدای خلاف واقع» مدّ نظر او از یک جنبه تعبیری «تقریبی و ساده شده» است. او به سبب اعتراض شولر، اذعان می‌کند که در مورد گزاره‌های مربوط به گذشته و گزاره‌هایی که امری به خاطر کاری که فاعل انجام می‌دهد، اتفاق نمی‌افتد، میل به P همان استعداد ایجاد P نخواهد بود، اما در ادامه، می‌گوید که از آنجا که غرض ما در دلایل انگیزشی و میل، میل به وضعیت اموری است که مربوط به گذشته نیست و از طریق کار فاعل ایجاد می‌شود همین تعبیر تقریبی و ساده شده کفایت می‌کند (Smith, 1994, pp. 208-209). با این حال، به نظر می‌رسد که مشکل به همین جا ختم نمی‌شود. همان‌طور که در اعتراضات سابق مشاهده کردیم، گزاره‌های متعدد دیگری هم هستند که نمی‌توانند جایگزین P در تعبیر غیراستعاری اسمیت شوند.

۲. معنا ندارد که گزاره‌هایی که در وجه اخباری (در مقابل وجه التزامی) هستند - طبق اعتراض نخست - جایگزین P شوند وقتی P متعلق میل قرار می‌گیرد.

۳. گزاره‌های ارزش‌گذارانه نیز - طبق اعتراض دوم - نمی‌توانند جایگزین P شوند، وقتی P متعلق میل قرار می‌گیرد؛ این در حالی است که آنچه بیشتر در این مبحث مدّ نظر فیلسوفان اخلاق است، گزاره‌های ارزش‌گذارانه هستند. از این گذشته، رابطه ابتدای خلاف واقع مورد بحث نیز در همه‌جا برقرار نیست؛ این رابطه هم در خصوص باورها و هم در خصوص امیال فرو می‌ریزد.

۴. باورهایی نظیر باور به عدم وجود آب در جاده با ادراک آب در جاده در روز آفتابی گرم، زائل نمی‌شوند.

۵. همان‌طور که امیالی نظیر امیال مطرح شده در اعتراض پنجم با ادراکی مخالف در فاعل عاقل زائل خواهند شد. از این رو، هرچند شاید اعتراض پنجم - از جهت نقدپذیری عقلانی امیال - به دیدگاه اسمیت وارد نباشد، اما از این جهت که قرار بود تعبیر غیر استعاری او تفاوت بنیادین دو نگرش ذهنی باور و میل را آشکار کند، وارد است. بنا براین، تعبیر اسمیت هرچند غیر استعاری



باشد، به قدری مسامحی و غیردقیق است که نمی‌تواند به منزله یک معیار برای برقراری تمایز ماهوی بنیادین میان باور و میل به کار رود. اگر چنین باشد، آنگاه استدلال بر اساس «جهت مطابقت» به سود نظریه هیومی - با این تقریر - نمی‌تواند استدلال موفقی شمرده شود.^۱

با صرف نظر از تقریر اسمیت از جهت مطابقت، استفاده از ایده جهت مطابقت برای تبیین کردن تفاوت باور و میل در آن نوع از تقریرهای هیومی که امیال را به لحاظ عقلانی نقد ناپذیر می‌دانند، به طور ضمنی این معنا را در پی دارد که اگر بین باور و جهان یا میل و جهان عدم تطابقی پدید آمد، در مورد رابطه باور و جهان نقص در باور است و فرض این است که باور باید اصلاح شود تا مطابق جهان شود و در مورد رابطه میل و جهان فرض این است که جهان باید تغییر کند تا مطابق با میل شود (see Alvarez, 2010, p. 66; Schueler, 2013)، اما به نظر می‌رسد که در خصوص برخی از امیال بدخواهانه، شرورانه یا ضد اخلاقی نه تنها جهان نباید تغییر کند تا مطابق با آنها شود، بلکه همچنین آن امیال باید تغییر کنند تا ویژگی شرارت یا ضد اخلاقی بودن را از دست بدهند؛ همان‌گونه که در خصوص برخی از باورها، یعنی باورهای ارزش‌گزارانه، جهان باید تغییر کند تا مطابق آن باورها شود؛ نه باورها. برای مثال، وقتی با حزب‌های مختلف در یک دولت، عادلانه برخورد نمی‌شود، باور به این که باید با احزاب مختلف عادلانه برخورد شود، نباید تغییر کند.

در این مقاله در صدد، اثبات عدم کارایی «استدلال بر اساس جهت مطابقت» به سود نظریه هیومی برآمدیم. اگر این استدلال - به سبب نقص هایش - و همچنین دیگر استدلال‌ها، نتوانند صدق نظریه هیومی در انگیزش را نشان داده و اثبات کنند، آنگاه نظریه‌های ضد هیومی در انگیزش به طور ایجابی می‌توانند مدعی شوند که شرط ضروری و تنها منشأ، انگیزش لزوماً میل نیست، بلکه نگرش‌های کُش انگیز دیگر نظیر «قصد» به مثابه یک نوع متمایز حالت ذهنی، یا نگرش‌های شناختی مانند «باور»، یا حتی خود عقل عملی به مثابه یک قوه می‌توانند در فاعل انگیزش انجام کارها را ایجاد کنند. اگر چنین باشد، آنگاه انجام کارها مطابق با الزامات اخلاقی، مشروط به داشتن میل پیشین نخواهند بود و الزامات اخلاقی می‌توانند نقش راهنمای عمل بودن خود را ایفا کنند. البته، اثبات این مدعیات نیازمند استدلال‌هایی مستقل است؛ در مقدمه شماری از مهم‌ترین

۱. از ارزیابان فصلنامه اخلاق پژوهی، بابت کمک در روشن‌تر کردن موضوع در این زمینه بسیار سپاسگزاریم.
 ۲. در خصوص چگونگی فهم معنای «باید» در این جملات رجوع کنید به پانوشت مرتبط به تقریرهای هنجاری و توصیفی از جهت مطابقت در بخش دوم همین مقاله.

استدلال‌ها به سود نظریه‌های ضد هیومی را که در سنت فلسفه اخلاق معاصر ارائه شده‌اند، ذکر کردیم. تشریح هر کدام از آن استدلال‌ها مجالی موسع می‌طلبد. این پژوهش به طور تحلیلی تنها یک مسئله در یک گفتمان وسیع را تصویر و ترسیم کرد که در آن، بحث از ماهیت انگیزش اخلاقی، رابطه آن با حالات شناختی و حالات کنش انگیز دیگر، رابطه آن با تلقی‌های مشروط و نامشروط از الزامات اخلاقی و همچنین رابطه آن با دلایل هنجاری، انگیزشی و تبیینی در عداد پرجاذبه‌ترین و رایج‌ترین مباحث امروزی در فلسفه اخلاق بوده و هستند.

فهرست منابع

- Altham, J. E. J. (1986). The Legacy of Emotivism. In G. Macdonald & C. Wright (Eds.), *Fact, Science and Morality: Essays on A. J. Ayer's Language, Truth and Logic* (pp. 275–288). Blackwell Pub.
- Alvarez, M. (2010). *Kinds of Reasons: An Essay In The Philosophy Of Action* Oxford: Oxford University Press.
- Anscombe, G. E. M. (1957). *Intention*. Oxford: Blackwell.
- Brink, D. O. (1992). A Puzzle About the Rational Authority of Morality. *Philosophical Perspectives*, 6, 1–26. JSTOR. <https://doi.org/10.2307/2214236>
- Dancy, J. (2000). *Practical Reality*, Oxford: Clarendon Press.
- Foot, P. (1972). Morality as a System of Hypothetical Imperatives. *The Philosophical Review*, 81(3), 305–316. JSTOR. <https://doi.org/10.2307/2184328>
- Humberstone, I. L. (1992). Direction of Fit. *Mind*, 101(401), 59–83. JSTOR.
- Hume, David (1978). *A Treatise of Human Nature*, ed. L. A. Selby-Bigge, 2nd rev. ed. P. H. Nidditch. Oxford: Clarendon Press.
- Korsgaard, C. M. (1986). Skepticism about Practical Reason. *The Journal of Philosophy*, 83(1), 5–25. JSTOR. <https://doi.org/10.2307/2026464>
- Mantel, S. (2014). No reason for identity: On the relation between motivating and normative reasons. *Philosophical Explorations*, 17(1), 49–62. <https://doi.org/10.1080/13869795.2013.815261>
- Mantel, S. (2018). *Determined by Reasons: A Competence Account of Acting for a Normative Reason*, New York: Routledge.
- McDowell, J. (1978). Are Moral Requirements Hypothetical Imperatives? *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volumes*, 52, 13–42.
- McDowell, J. (1979). Virtue and Reason. *The Monist*, 62(3), 331–350. <https://doi.org/10.5840/monist197962319>
- McDowell, J. (1981). Non-Cognitivism and Rule-Following. In S. Holtzman & C. M. Leich (Eds.), *Wittgenstein: To Follow A Rule* (pp. 141–62). Routledge.



- Nagel, Thomas (1970). *The Possibility of Altruism*, Oxford: Oxford University Press.
- Parfit, D. (1997). Reasons and Motivation. *Aristotelian Society Supplementary Volume*, 71(1), 99–130. <https://doi.org/10.1111/1467-8349.00021>
- Paul, S (2013). Intention. In *International Encyclopedia of Ethics* (pp. 2658-2670). Oxford: Wiley-Blackwell..
- Pettit, P., & Smith, M. (1990). Backgrounding Desire. *Philosophical Review*, 99(4), 565–592. <https://doi.org/10.2307/2185617>
- Platts, M. (1980). Ways of Meaning. *Linguistics and Philosophy*, 4(1), 141–156. <https://doi.org/10.1007/BF00351818>
- Quinn, W. (Ed.). (1994). Putting rationality in its place. In *Morality and Action* (pp. 228–255). Cambridge University Press. doi: 10.1017/CBO9781139172677.013
- Roojen, M. van (1995). Humean Motivation and Humean Rationality. *Philosophical Studies*, 79(1), 37 - 57. doi: 10.1007/bf00989783
- Rosati, C. S (2016). Moral Motivation. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2016). Retrieved from <https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/moral-motivation/>
- Scanlon, T. M (1998). *What We Owe to Each Other*. Cambridge, Mass. : Belknap Press: An Imprint of Harvard University Press..
- Schueler, G. F (1995). *Desire: Its Role in Practical Reason and the Explanation of Action* by George F. Schueler. Cambridge, MA: MIT Press..
- Schueler, G. F (2013). Direction of fit. In *International Encyclopedia of Ethics* (pp. 1362-1366). Oxford: Wiley-Blackwell..
- Shafer-Landau, R (2005). *Moral Realism: A Defence*. Oxford : New York: Clarendon Press..
- Smith, M (1994). *The Moral Problem*. Oxford: Wiley-Blackwell..
- Sobel, D. , & Copp (2001). Against Direction of Fit Accounts of Belief and Desire. *Analysis*, 61(1), 44 - 53. doi: 10.1093/analys/61.1.44
- Tenenbaum, S (2006). Direction of Fit and Motivational Cognitivism. In R. Shafer-Landau (Ed.), *Oxford Studies in Metaethics* (pp. 235-264). Oxford: Oxford University Press..
- Tiberius, V (2015). *Moral Psychology: A Contemporary Introduction*. New York, NY: Routledge..
- Williams, B (1979). Internal and External Reasons. In R. Harrison (Ed.), *Rational Action* (pp. 101 - 113). Cambridge University Press..
- Zangwill, N (1998). Direction of Fit and Normative Functionalism. *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, 91(2), 173 - 203 .

